



متن کامل خطبه های نماز جمعه ی تهران به امامت مقام معظم رهبری - 14 / خرداد / 1378

خطبه ی اوّل:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين. نحمده و نستعينه و نستغفره و نتوكل عليه و نصلى و نسلم على حبيبه نجيبه و خيرته فى خلقه حافظ سرّه و مبلغ رسالاته بشير رحمته و نذير نقمته ؛ سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و على آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين. الهداة المهديين المعصومين. سيما بقيّة الله فى الارضين. اوصيكم عباد الله بتقوى الله. روز، روز متعلق به امام بزرگوار است و سخن ما درباره ی خصوصياتى از اين مرد بزرگ و اين يادگار پيامبران و اوليائى الهى در زمان ماست. به همه ی برادران و خواهران نمازگزار عرض مى كنم كه خصوصيت امام بزرگوار ما رعايت تقوا بود. همه ی شما تقوا را دستورالعمل زندگى خود قرار دهيد، تا همچنان كه ابواب رحمت الهى بر روى آن مرد بزرگ باز شد، بر روى ما هم باز شود. تقوا، رحمت و هدايت الهى را متوجه فرد و جامعه ي باتقوا مى كند. دستورالعمل اوّل و آخر پيامبران و جانشينانشان، تقواى الهى است.

در خطبه ي اوّل در نظر دارم آن دركى را كه در طول زمان به عنوان يك شاگرد و پيرو اين مرد بزرگ احساس كردم و ديدم و لمس كردم، به شما عزيزان - بخصوص جوانان - منتقل كنم. درباره ي امام خيلى حرف زده ايم. همه، از دوستان، از دشمنان، از ايرانى و غير ايرانى و مسلمان و غير مسلمان، از اين مرد بزرگ تجليل كردند. در اينها هيچ حرفى نيست. عظمت و جلالت و شأن او براى همه مسلم است ؛ اما اين يك امر اجمالى است. من فكر مى كنم نسل جوان ما - كه امروز با قدرت و نشاط راه افتخار و عزّتى را كه اين مرد بزرگ در مقابل ما باز كرد، طى مى كند - مايل است از امام خود چيزهاى بيشتري بداند. من دريافته اى خودم را عرض مى كنم ؛ يعنى آنچه را كه به مرور زمان در طول حدود سى سال كه امام را از نزديك شناختم در او ديديم و در هر برهه، مظهرى و بُعدى از ابعاد اين شخصيت عظيم را مشاهده كرديم. از اين سى و يك سال - كه از دوران جوانى بنده تا رحلت آن بزرگوار طول كشيد - البته چهارده سال ايشان در تبعيد بودند و ما به ظاهر از ايشان دور بوديم ؛ اما در فضاى ذهن و مسير امام بوديم و از او جدا نبوديم. همان چهارده سال هم در واقع با امام بوديم.

يك نکته را به شما عزيزان عرض كنم. درست است كه شاگردان امام و آشنايان با امام، امام را در حدّ بالايى با عشق و محبّت دوست مى داشتند ؛ اما آنچه درباره ي امام گفته شده است، منشأش محبّت نيست ؛ محبّت منشأش آن خصوصياتى است كه در امام بود. نکته ي دوم اين است كه اين شخصيت داراى ابعاد گوناگون، هيچ اصرار و عجله اى نداشت كه آن زيباييها و درخشندگيهاى وجود خود را به رخ كسى بكشد. هر وقت هر جا تكليف شرعى او را وادار به حركتى كرد، بُعدى از ابعاد او آشكار شد. من از سال 37 شروع مى كنم ؛ سالى كه خودم به قم رفتم و اوّل بار امام را از نزديك ديدم ؛ البته قبل از آن در مشهد شنيده بوديم كه در قم يك مدرّس و استاد بزرگى هست كه جوان پسند و برجسته است. طلبه ي جوانى كه به قم وارد مى شود، دنبال استاد مى گردد. در حوزه هاى علميه، انتخاب استاد، اجبارى نيست و هر كس طبق پسند و سليقه ي خود، استاد را انتخاب مى كند. استادى كه طلاب جوان و مشتاق را در وهله ي اوّل به خود جلب مى كرد، همين مردى بود كه آن روز در ميان شاگردانش به عنوان «حاج آقا روح الله» شناخته مى شد. مجموعه ي جوانان فاضل و درس خوان و پُرشوق در محفل درس او جمع بودند. ما در چنين فضايى وارد قم شديم.

او مظهر نوآورى علمى و تبخّر در فقه و اصول بود. بنده قبل از ايشان استاد بزرگى را در مشهد ديده بودم - يعنى مرحوم آية الله ميلانى - كه از فقهاى برجسته بود. در قم هم همان وقت رئيس حوزه ي علميه ي قم - كه استاد امام هم بود ؛ يعنى مرحوم آية الله العظمى بروجردى - حضور داشت ؛ بزرگان ديگرى هم بودند ؛ اما آن محفل درسى كه



دل‌های جوان و مشتاق و کوشا و علاقه‌مند به استعداد‌های خوب را جذب می‌کرد، درس فقه و اصول امام بود. یواش یواش از قدیمی‌ترها شنیدیم که این مرد، فیلسوف بزرگی هم هست و در قم درس فلسفه‌ی او، درس اول فلسفه بوده است؛ لیکن حالا ترجیح می‌دهد که فقه تدریس کند. شنیدیم که این مرد، معلم اخلاق هم بوده است و کسانی در درس اخلاق او شرکت می‌کردند و او به تقویت فضایل اخلاقی در جوانان همّت می‌گماشته است. در خلال درس در طول سالها، این را ما از نزدیک هم مشاهده کردیم. اما تا این‌جا شخصیت این مرد بزرگ - که باطن او سرشار از خصوصیات ناشناخته بود - برای اکثر مردم در آن روز فقط به عنوان یک استاد عالم و شاگردپرور و یک تهذیب‌کننده‌ی اخلاق طلاب و شاگردان شناخته می‌شد.

در سال 1340 مرحوم آیه‌الله بروجردی - مرجع تقلید - درگذشت. مراجع بزرگواری بودند که مطرح شدند و دوستانشان نام آنها را می‌آوردند. این‌جا صحنه‌ای شد برای این‌که این مرد - امام بزرگوار - به همه نشان دهد این درس اخلاقی که می‌گفته است، فقط زبانی و به قصد یاد دادن به دیگران نبوده است؛ بلکه خود او اولین عامل به درسهای تهذیب نفس است. همه دیدند، همه فهمیدند و تصدیق کردند که این مرد از مقام و از مطرح شدن برای ریاست - حتی اگر آن ریاست، مرجعیت باشد که یک ریاست روحانی و معنوی است - رویگردان است و برای مقام و منصب و رتبه و شخصیت، هیچ‌گونه تلاشی نمی‌کند؛ بلکه اگر دیگران هم بخواهند برای مطرح کردنش تلاش کنند، تا آن جایی که بتواند، مانع می‌شود. بعد از گذشت حدود یک سال و نیم از فوت مرحوم آیه‌الله بروجردی، نهضت اسلامی شروع شد. در نیمه‌ی دوم سال 1341، بعد دیگری از ابعاد این شخصیت آشکار شد و آن، هوشیاری و تیزفهمی و توجه به نکاتی که غالباً به آن توجه نمی‌کردند، از یک طرف، و غیرت دینی از طرف دیگر بود. خیلیها شنیدند که تصویب‌نامه‌ی دولت در آن زمان، قید مسلمان بودن و سوگند به قرآن برای فرد منتخب را حذف کرده است؛ اما خیلی توجه نکردند که این چقدر اهمیت دارد! در عین حال خیلی اهمیت داشت؛ دلیل هم این بود که با آن که مجلس شورای ملی آن زمان، مجلس فرمایشی بود - خودشان آن را تشکیل می‌دادند و فقط نامزدهای مورد قبول خودشان به آن‌جا می‌رفتند؛ در واقع انتخاب مردم وجود نداشت و انتصاب بود - با وجود این، آن رژیم جرأت نکرد آن مقررات مربوط به انجمنها و این مسأله‌ی اسلام را در وقتی که مجلس سرپا بود، مطرح کند. ترسیدند منعکس شود؛ گذاشتند در غیاب مجلس! مجلس را در آن وقت منحل کرده بودند؛ مجلس نبود؛ در محیط در بسته‌ای آن را تصویب کردند! این نشان می‌داد که پشت سر این قضیه، حرفهای فراوان و مقاصد زیادی هست. این را کسی نمی‌فهمید؛ اما امام این را فهمید و ایستاد. غیرت دینی او، او را وادار کرد که در این مسأله پیشقدم شود و مبارزه برای این زاویه‌ی علی‌الظاهر کوچک ضد اسلامی را شروع کند و این کار را هم کرد.

در همین‌جا یک نکته‌ی مهم وجود دارد: امام بزرگوار حتی در میدان مبارزه هم نخواست جلو بیفتد. خود ایشان برای ما نقل کرد که در اول شروع نهضت، در منزل مرحوم آیه‌الله حائری، با یک نفر از مراجع معروف وقت آن زمان، و از همدوره‌های خودشان صحبت می‌کرد و به ایشان گفته بود شما جلو بیفتید، ما هم دنبال شما حرکت می‌کنیم. امام مقصودش این بود که تکلیف انجام بگیرد؛ آن فریضه‌ای را که بر دوش خود احساس می‌کرد، انجام دهد؛ جلو افتادن مطرح نبود. البته دیگران آن قدر توانایی و جرأت ورود در این میدان را نداشتند و به امام نمی‌رسیدند. امام به طور طبیعی رهبری و سررشته‌داری این حرکت را بر عهده داشت؛ این مبارزه را شروع کرد و به مردم تکیه نمود. تا آن روز هیچ کس از بزرگان حوزه‌های علمیه و مراجع حدس نمی‌زد که یک حرکت دینی، آن هم در آن دوران اختناق، این‌گونه بتواند پشتیبانی مردم را جلب کند؛ اما امام در همان روز گفت من به پشتیبانی این مردم حرکت می‌کنم؛ مردم را به این بیابان قم دعوت می‌کنم. او می‌دانست که اگر مردم را دعوت کند، از همه‌ی ایران جمع می‌شوند و یک اجتماع عظیم غیرقابل علاج برای دولت آن وقت و رژیم فاسد به وجود می‌آورند. در این‌جا بعد جدیدی از شخصیت این مرد آشکار شد؛ بعد قدرت رهبری، شجاعت سیاسی، آشنایی با ریزه‌کاریهای



کارهای دشمن، هوشیاری نسبت به هدفهای دشمنان؛ این بُعد در عمل آشکار شد. سال 42 - یعنی سال دوم مبارزه - رسید که سال شدت عملها و فشارها و کشتارها بود. آنجا امام مثل خورشیدی در آسمان امیدهای ملت ایران ظاهر شد. در موضع یک مرد فداکار و یک آتشفشان؛ کسی که همه‌ی احساسات لازم برای یک مرد جهانی، یک مرد میهنی، یک مرد اسلامی در او جمع است؛ شجاعت لازم را دارد، قدرت بسیج عظیم مردم را دارد، صراحت لازم را دارد؛ چه در اول سال 42 که ماجرای حمله‌ی کماندوها به مدرسه‌ی فیضیه و حوزه‌ی قم پیش آمد و چه در پانزده خرداد سال 42 که عظمت امام در آنجا آشکار شد. ملت ایران ناگهان احساس کرد که پشت و پناهی دارد؛ قلعه‌ی عظیمی وجود دارد که می‌تواند به او چشم بدوزد و به آن توجه کند. امام در پانزده خرداد این‌گونه در صحنه ظاهر شد. بعد از این ماجرا، زندان و تبعید و فشارهای فراوان وجود داشت و امام در آن روز جوان نبود. برای ما که آن روز جوان بودیم، زندان رفتن و ماجراهای مشکلی که پیش می‌آمد، خیلی سخت نبود؛ بیشتر شبیه یک سرگرمی بود؛ اما امام در آن سال - در سال شروع مبارزه - شصت و سه ساله بود. در شصت و سه سالگی، این مرد با جوشش احساس خود می‌توانست احساسات یک ملت را به جوشش آورد. زندان رفتن و تبعید شدن برای کسی در آن سنین، کار آسانی نبود؛ اما این فداکاری و از خودگذشتگی و خطرپذیری در این مرد آشکار شد. این هم بُعد جدیدی بود؛ یعنی مردی که در راه آرمانهای بزرگ و در راه تکلیف شرعی، هیچ مشکلی نمی‌توانست مانع راه او بشود. این جریان، در سال 42 و 43 به تبعید چهارده ساله‌ی امام، اول به ترکیه و بعد هم به عراق منتهی شد.

در دوران تبعید امام، ابعاد تازه‌ای از شخصیت این مرد کم‌نظیر و حقیقتاً استثنایی در زمان ما بروز کرد؛ چیزهایی که انسان در زندگی شخصیت‌های بزرگ، بعضی از آنها را به‌ندرت مشاهده می‌کند. اولاً او در موضع یک طراح فکری - و به قول معروف مذاکرات سیاسی، یک تئوریسین - قرار می‌گیرد که طرح یک حکومت را، طرح یک نظام را، طرح یک بنا و دستگاه جدید را می‌ریزد؛ آن هم طرحی که هیچ‌گونه سابقه‌ی موجود و محسوسی در مقابل چشم ندارد. بنای اسلامی، با توجه به نیازهای دنیای جدید و مسائلی که در دنیا مطرح است؛ ترکیب این مسائل، می‌شود طراحی یک نظام. ثانیاً این مرد با این که در ایران نبود، اما از راه دور، مدت چهارده سال قضایای مبارزات اسلامی و نهضت اسلامی در ایران را به معنای واقعی کلمه رهبری کرد. در طول این مدت چهارده سال و بخصوص چند سال اخیر - یعنی از سالهای 50 و 49 تا 54 و 55 - شدت اختناق و فشار زیاد بود. گروهها، گروهکها، احزاب سیاسی گوناگون، مخفی، مبارز، سیاسی، غیرسیاسی به وجود می‌آمدند و همه در زیر فشارهای رژیم مضمحل می‌شدند و از بین می‌رفتند و یا بی‌خاصیت می‌شدند. با این که بعضی از آنها پشتیبانهای سیاسی بین‌المللی هم داشتند؛ به بلوک شرق و غرب - بخصوص به شرق - متصل بودند و از آنجا هدایت و کمک می‌شدند، اما نهضت امام متکی به تشکیلات حزبی نبود. امام هیچ تشکیلات حزبی در داخل کشور نداشت؛ عده‌ای شاگردان و دوستان و آشنایان به فکر او و متن مردم بودند. امام هم وقتی در اعلامیه‌ها پیام می‌داد، مخاطب او، آن عده دوستان و آشنایان مخصوص او نبودند؛ مخاطب او، متن مردم بودند. او با متن مردم و توده‌ی مردم حرف می‌زد و آنها را هدایت می‌کرد و توانست در طول چهارده سال، پانزده سال، از راه دور این مایه‌ی فکر اسلامی و نهضت اسلامی را اولاً در ذهنها عمیق کند، ثانیاً در سطح جامعه توسعه دهد؛ دل‌های جوانان و ذهنها و ایمانها را به آن متوجه کند، تا زمینه برای آن انقلاب عظیم آماده شود. خیلیها در داخل کشور کارهای بزرگ و مخلصانه و فداکارانه‌ای انجام می‌دادند، اما اگر مرکزیت امام نبود، هیچکدام از این کارها نبود؛ همه‌ی این تلاشها شکست می‌خورد و همه‌ی این انسانها از نفس می‌افتادند. آن کسی که از نفس نمی‌افتاد، او بود و دیگران هم به نیروی او قوت و نیرو می‌گرفتند. بعد هم هدایت حقیقی یک حرکت انقلابی و یک نهضت بزرگ در طول مدت چهارده سال و عبور دادن آن از آن همه عقبات گوناگون توسط آن بزرگوار بود. طوری شد که افکار غیراسلامی و ضد اسلامی به انزوا گراییدند و به حاشیه رانده شدند؛ روزبه‌روز فکر اسلامی و این تفکر منطقی و مستحکم و قوی، غلبه‌ی خود را بر افکار دیگر ثابت و آشکار کرد. در همه‌ی قضایای مهم، حضور امام محسوس بود.



در سال 1347، امام در نجف - مرکز فقاها - فکر «ولایت فقیه» را با اتکاء به مایه‌های محکم فقهی از آب درآورد. البته «ولایت فقیه» جزو مسلمات فقه شیعه است. این که حالا بعضی نیمه‌سوادها می‌گویند امام «ولایت فقیه» را ابتکار کرد و دیگر علما آن را قبول نداشتند، ناشی از بی‌اطلاعی است. کسی که با کلمات فقها آشناست، می‌داند که مسأله‌ی «ولایت فقیه» جزو مسائل روشن و واضح در فقه شیعه است. کاری که امام کرد این بود که توانست این فکر را با توجه به آفاق جدید و عظیمی که دنیای امروز و سیاستهای امروز و مکتبهای امروز دارند، مدون کند و آن را ریشه‌دار و مستحکم و مستدل و باکیفیت سازد؛ یعنی به شکلی درآورد که برای هر انسان صاحب نظری که با مسائل سیاسی روز و مکاتب سیاسی روز هم آشناست، قابل فهم و قابل قبول باشد.

عزیزان من! در ایران، در آن دوران چهارده ساله - بخصوص در این سالهای آخر - مبارزان اسلامی احساس تنهایی نمی‌کردند؛ همیشه احساس می‌کردند که امام با آنها مرتبط و متصل است. در ماجرای درگذشت فرزندش، یک بُعد دیگر از ابعاد این شخصیت عظیم آشکار شد. خلیفها بزرگند، عالمند، شجاعند؛ اما آن کسانی که این عظمتها در درون عواطف و در زوایا و اعماق دل آنها امتداد داشته باشد، خیلی زیاد نیستند. مرد مستی در سنین نزدیک به هشتاد سال در آن زمان، وقتی که فرزند فاضل و برجسته‌اش از دنیا رفت - که در واقع پسر او هم یک پسر برجسته و یک فاضل و یک عالم ممتاز و یک امید آینده بود - جمله‌ای که از او نقل شد و شنیده شد، این بود که «مرگ مصطفی از الطاف خفیه‌ی الهی است!» او این را مهربانی الهی و لطف پنهانی خدا تلقی کرد؛ این‌طور فهمید که خدا به او لطف کرده است؛ آن هم لطفی پنهانی! ببینید چقدر عظمت می‌خواهد در یک انسان! این مصیبتها و این سختیها و این شدت‌هایی که در دوران انقلاب بر این مرد بزرگ وارد آمد و او مثل کوه استواری آنها را تحمل کرد، ریشه‌اش در همین عظمت روحی است که در مقابل مرگ عزیزی این چنین، چنین برخوردی پیدا می‌کند. بعد هم قضیه‌ی تبعید ایشان از عراق و شروع هجرت آن بزرگوار به کویت و سپس به فرانسه بود؛ که فرمود اگر به من اجازه‌ی اقامت در کشوری ندهند، فرودگاه به فرودگاه خواهم رفت و پیامم را به همه‌ی دنیا خواهم رساند. آن عظمت، آن شجاعت، آن شرح صدر، آن استقامت کم‌نظیر، آن قدرت رهبری الهی و پیامبرگونه، باز خودش را در این جا نشان داد. این هم بُعد جدیدی از ابعاد شخصیت آن بزرگوار بود. بعد هم که جریان آمدن ایشان به ایران و مواجهه با آن قضایا و تشکیل نظام جمهوری اسلامی بود.

آنچه که در دوره‌ی بعد از تشکیل نظام اسلامی، از ابعاد وجودی امام مشاهده شد، به نظر من به مراتب مهمتر و عظیمتر بود از آنچه که قبلاً دیده شده بود. در این دوران، امام - این شخصیت برجسته و ممتاز - در دو بُعد و دو چهره مشاهده می‌شود: در دوران حکومت، یک چهره، چهره‌ی رهبر و زمامدار است؛ یک چهره، چهره‌ی یک زاهد و عارف. ترکیب این دو با هم، از آن کارهایی است که جز در پیامبران، جز در مثل داود و سلیمان، جز در پیامبری مثل پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انسان نمی‌تواند دیگر پیدا کند. اینها حقایقی است که ملت ایران در طول سالهای متمادی آنها را لمس کرده؛ ما هم که از نزدیک شاهدش بودیم و دیدیم. تربیت اسلامی و قرآنی این است. امام به چنین چیزی همه را دعوت می‌کرد؛ نظام اسلامی را برای تربیت انسانهایی از این قبیل می‌خواست و می‌پسندید؛ همان‌طور که خود او مظهر اعلای آن بود. در چهره‌ی یک حاکم و زمامدار و رهبر، امام بزرگوار مردی هوشیار، باشهامت، باتدبیر، بابتکار و دریادل بود. امواج سهمگین در مقابل او چیز کم‌اهمیتی محسوب می‌شدند. هیچ حادثه‌ی سنگینی نبود که بتواند او را شکست دهد و او را به خضوع در مقابل آن حادثه وادار کند. در همه‌ی حوادث تلخ و سختی که در زمان دهساله‌ی رهبری آن بزرگوار پیش آمد - که خیلی زیاد هم بود - امام از همه‌ی آنها بزرگتر بود. هیچکدام از این حوادث - آن جنگ، آن حمله‌ی امریکا، آن توطئه‌های کودتا، آن ترورهای عجیب و غریب، آن محاصره‌ی اقتصادی، آن کارهای عظیم و عجیب و غریبی که دشمنان با شکلهای مختلف می‌کردند - نمی‌توانست این مرد بزرگ را دچار احساس ضعف و شکست کند و از همه‌ی این حوادث، قویتر و بزرگتر بود. او معتقد به مردم



بود؛ حقیقتاً به آراء مردم اعتقاد داشت. او به نظر و به رأی مردم اعتقاد داشت - که من در خطبه‌ی دوم در این باره مختصری صحبت خواهم کرد - به مردم از صمیم قلب علاقه داشت؛ به مردم عشق می‌ورزید و آنها را دوست می‌داشت.

اغلب آن صفاتی که در زمامداران مختلف عالم، مایه‌ی امتیاز آنها می‌شد، تا آن جایی که من بررسی کردم و به ذهنم رسیده است - ما در امام مجتمع می‌دیدیم. او، هم عاقل بود، هم دوراندیش بود، هم محتاط بود، هم دشمن‌شناس بود، هم به دوست اعتماد می‌کرد و هم ضربه‌ای را که به دشمن وارد می‌کرد، قاطع وارد می‌کرد. همه‌ی صفات و خصوصیتی که برای یک انسان لازم است تا بتواند در چنین جایگاه حسّاس و خطیری انجام وظیفه کند و خدا و وجدان خود را راضی نماید، در این مرد جمع بود.

امام به مردم اعتماد داشت. انقلاب که پیروز شد، امام می‌توانست اعلان کند که نظام ما، یک نظام جمهوری اسلامی است؛ از مردم هم هیچ نظری نخواهد؛ هیچکس هم اعتراضی نمی‌کرد؛ اما این کار را نکرد. درباره‌ی اصل و کیفیت نظام، رفراندم راه انداخت و از مردم نظر خواست؛ مردم هم گفتند «جمهوری اسلامی»؛ و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام می‌توانست یک قانون اساسی مطرح کند؛ همه‌ی مردم، یا اکثریت قاطعی از مردم هم یقیناً قبول می‌کردند. می‌توانست عده‌ای را معین کند و بگوید اینها بروند قانون اساسی بنویسند؛ هیچکس هم اعتراض نمی‌کرد؛ اما امام این کار را نکرد. امام انتخابات خبرگان را به راه انداخت و حتی عجله داشت که این کار هرچه زودتر انجام گیرد. در انقلابهای دنیا - که البته غالباً هم کودتاست و انقلاب نیست - کسانی که در رأس قرار می‌گیرند و زمامدار می‌شوند، برای خودشان یک سال، دو سال فرصت قرار می‌دهند و می‌گویند تا وقتی آماده برای رأی‌گیری شویم، باید این مدت بگذرد؛ اما همان را هم غالباً تمدید می‌کنند! امام دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که اولین انتخابات - یعنی همان رفراندم جمهوری اسلامی - را به راه انداخت. یکی، دو ماه بعد، انتخابات خبرگان قانون اساسی بود. چند ماه بعد، انتخابات ریاست جمهوری بود. چند ماه بعد، انتخابات مجلس بود. در یک سال - که همان سال 58 باشد - امام چهار بار از آراء مردم برای امور گوناگون استفسار کرد: برای اصل نظام، برای قانون اساسی نظام - که قانون اساسی یک بار خبرگانش انتخاب شدند، یک بار خود قانون اساسی به رأی گذاشته شد - برای ریاست جمهوری و برای تشکیل مجلس شورای اسلامی.

امام به معنای واقعی کلمه معتقد به آراء مردم بود؛ یعنی آنچه را که مردم می‌خواهند و آرائشان بر آن متمرکز می‌شود. البته در این کارها هیچ وقت سررشته‌ی کار را هم به دست سیاستبازان نمی‌داد. مردم، غیر از سیاستبازانند؛ غیر از مدعیان سیاستند؛ غیر از مدعیان طرفداری مردمند. امام به مردم اعتماد داشت. خیلی از گروهها و احزاب و داعیه‌داران و سیاستبازان و حزب‌بازان و امثال اینها بودند؛ امام به اینها کاری نداشت؛ میدان هم به اینها نمی‌داد که بیایند زیاده‌طلبی کنند و به نام مردم حرف بزنند و عوض مردم تصمیم بگیرند؛ لیکن به آراء مردم احترام می‌گذاشت. جنگ پیش آمد؛ در نقش فرماندهی نیروهای مسلح ظاهر شد. مسأله‌ی محاصره‌ی اقتصادی پیش آمد؛ امام پشتیبان کامل بود؛ پشتیبان روحی دستگاههای دولتی. اول انقلاب، برای کارهای گوناگون و برای حمایت از مستضعفان و محرومان، امام دستورات فراوانی داد و کارهای زیادی انجام گرفت. مؤسّساتی مثل جهاد سازندگی، مثل بنیاد مسکن، مثل کمیته‌ی امداد، مثل بنیاد مستضعفان و جانبازان و مثل بنیاد پانزده خرداد، برای کمک‌رسانی به مردم تشکیل شد. مسائلی که برای امام در حاکمیت و در اداره‌ی کشور مطرح بود، اینها بود. این، بُعد حاکم و رهبر بودن امام در موضع یک انسان مقتدر و یک انسان بااراده بود؛ انسانی که اگر جنگ پیش بیاید، می‌تواند تصمیم بگیرد؛ اگر صلح هم باشد، می‌تواند تصمیم بگیرد. برای اداره‌ی یک کشور و برای مواجهه با دشمنان، می‌تواند تصمیم‌گیری کند. اما همین انسان، در چهره‌ی زندگی شخصی و خصوصی خود، یک انسان زاهد و عارف و منقطع از دنیا است. البته منظور، دنیای بد است؛ همان چیزی که خود او می‌گفت دنیای بد، آن چیزی است که در درون



شماست. این ظواهر طبیعت - زمین و درخت و آسمان و اختراعات و امثال اینها - دنیای بد نیست. اینها نعمتهای خداست؛ باید اینها را آباد کرد. دنیای بد، آن خودخواهی، آن افزون طلبی و آن احساس تعلقی است که در درون انسان است. امام از این دنیای بد به کلی منقطع بود.

او برای خودش هیچ چیز نمیخواست. برای تنها پسرش - که عزیزترین انسانها برای امام، مرحوم حاج احمد آقا بود و ما بارها این را از امام شنیده بودیم که میفرمود اعتراف اشخاص در نظر من ایشان است - در ده سال آن حکومت و آن زمامداری و رهبری بزرگ، یک خانه نخرید. ما مکرر رفته بودیم و دیده بودیم که عزیزترین کس امام، در آن باغچه‌ای که پشت حسینیه‌ی منزل امام بود، داخل دو، سه اتاق زندگی می‌کرد. آن بزرگوار برای خود، زخارف دنیوی و ذخیره و افزون طلبی نداشت و نخواست؛ بلکه بعکس، هدایای فراوانی برایش می‌آوردند که آن هدایا را در راه خدا می‌داد. آنچه را هم که داشت و متعلق به خود او بود و مربوط به بیت‌المال نبود، برای بیت‌المال مصرف می‌کرد. همان آدمی که حاضر نبود آن روز با ده پانزده میلیون تومان خانه‌ی قابل قبولی برای پسرش بخرد - ولو از مال شخصی خودش - صدها میلیون تومان مال شخصی خود را برای نقاط مختلف - برای آبادانی، برای کمک به فقرا، برای رسیدگی به سیل‌زدگان و جاهای مختلف دیگر - صرف می‌کرد. ما اطلاع داشتیم که در مواردی پولهای شخصی خود امام بود که به اشخاصی داده می‌شد، تا بروند آنها را مصرف کنند؛ اینها هدایایی بود که مریدان و علاقه‌مندان و دوستان برای امام آورده بودند.

او اهل خلوت، اهل عبادت، اهل گریه‌ی نیمه‌شب، اهل دعا، تضرع، ارتباط با خدا، شعر و معنویت و عرفان و ذوق و حال بود. آن مردی که چهره‌ی باصلابتش دشمنان ملت ایران را می‌ترساند و به خود می‌لرزاند - آن سداً مستحکم و کوه استوار - وقتی که مسائل عاطفی و انسانی پیش می‌آمد، یک انسان لطیف، یک انسان کامل و یک انسان مهربان بود. من این قضیه را نقل کرده‌ام که یک وقت در یکی از سفرهای من، خانمی خودش را به من رساند و گفت از قول من به امام بگویید که پسر من در جنگ اسیر شده بود و اخیراً خبر کشته شدن او را برایم آورده‌اند. من پسر من کشته شده، اما برایم اهمیت ندارد؛ برای من سلامت شما اهمیت دارد. آن خانم این جمله را در اوج هیجان و احساس به من گفت. من خدمت امام آمدم و داخل رفتم. ایشان سر پا ایستاده بود و من همین مطلب را برایش نقل کردم؛ دیدم این کوه استوار و وقار و استقامت، مثل درخت تناوری که ناگهان بر اثر توفانی خم شود، در خود فرورفت. مثل کسی که دلش بشکند؛ روح و جان و جسم او تحت تأثیر این حرف مادر شهید قرار گرفت و چشمانش پر از اشک شد!

شبی در یک جلسه‌ی خصوصی، با دو سه نفر از دوستان، منزل مرحوم حاج احمد آقا نشسته بودیم؛ ایشان هم نشسته بود. یکی از ما گفتیم: آقا شما مقامات معنوی دارید، مقامات عرفانی دارید؛ چند جمله‌ای ما را نصیحت و هدایت کنید. آن مرد با عظمتی که آن گونه اهل معنا و اهل سلوک بود، در مقابل این جمله‌ی ستایش‌گونه‌ی کوتاه یک شاگردش - که البته همه‌ی ما مثل شاگردان و مثل فرزندان امام بودیم؛ رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود - آن چنان در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرو رفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت نشستن او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیای امام شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این گونه متواضع و با حیا بود.

نکته‌ی آخری که من می‌خواهم عرض کنم، این است که همه‌ی اینها را امام از عمل به دین، از پایبندی به دین، از تقوا و از مطیع امر خدا بودن داشت. خود او هم بارها این مضمون را در گونه‌گونه‌ی کلمات خود بر زبان می‌آورد و بیان می‌کرد: هرچه هست، از خداست. او همه چیز را از خدا می‌دانست؛ هضم در اراده‌ی خدا بود؛ حل در حکم الهی بود؛ انقلاب را خدا پیروز کرد؛ خرمشهر را خدا آزاد کرد؛ دل‌های مردم را خدا جمع کرد. او همه چیز را از منظر الهی می‌دید و عامل به احکام بود؛ خدای متعال هم درهای رحمت را به روی او باز کرد.



مایلم يك جمله هم ذکر مصیبت کنم. فردا اربعین سیّدالشهداست. به مناسبت سالگرد امام، ما از جاهای مختلف بر سر مزار او گرد آمده‌ایم. تناسب این جمع آمدن و گرد آمدن ما بر سر قبر امام، با اربعین تناسب عجیبی است. در روز اربعین هم، بعد از آن روزهای تلخ و آن شهادت عجیب، اولین زائران اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام بر سر قبر امام معصوم شهید جمع شدند. از جمله کسانی که آن روز آمدند، یکی «جابر بن عبدالله انصاری» است و یکی «عطیه بن سعد عوفی» که او هم از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. جابر بن عبدالله از صحابه‌ی پیامبر و از اصحاب جنگ بدر است؛ آن روز هم علی‌الظاهر مرد مستی بوده است؛ شاید حداقل شصت، هفتاد سال از سنین او - بلکه بیشتر - می‌گذشته است. اگر در جنگ بدر بوده، پس لابد قاعدتاً در آن وقت باید بیش از هفتاد سال سن داشته باشد؛ لیکن «عطیه» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. او آن وقت جوانتر بوده؛ چون تا زمان امام باقر هم «عطیه بن سعد عوفی» علی‌الظاهر زندگی کرده است. «عطیه» می‌گوید: وقتی به آن جا رسیدیم، خواستیم به طرف قبر برویم، اما این پیرمرد گفت اول دم شطّ فرات برویم و غسل کنیم. در شطّ فرات غسل کرد، سپس قطیفه‌ای به کمر پیچید و قطیفه‌ای هم بر دوش انداخت؛ مثل کسی که می‌خواهد خانه‌ی خدا را طواف و زیارت کند، به طرف قبر امام حسین علیه‌السلام رفت. ظاهراً او نابینا هم بوده است. می‌گوید با هم رفتیم، تا نزدیک قبر امام حسین علیه‌السلام رسیدیم. وقتی که قبر را لمس کرد و شناخت، احساساتش به جوش آمد. این پیرمرد که لابد حسین بن علی علیه‌السلام را بارها در آغوش پیامبر دیده بود، با صدای بلند سه مرتبه صدا زد: یا حسین، یا حسین، یا حسین!

و سيعلم الذين ظلموا اىّ منقلب ينقلبون (44)

بسم الله الرحمن الرحيم

قل هو الله احد. الله الصمد. لم يلد و لم يولد. و لم يكن له كفوا احد. (45)

خطبه‌ی دوم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين. والصلاة والسلام على سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على آله الاطيبين الاطهرين. سيّما على اميرالمؤمنين و الصديقة الطاهرة و الحسن و الحسين و على بن الحسين و محمد بن عليّ و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن عليّ و على بن محمد و الحسن بن عليّ و الخلف الصالح القائم المهدي. حججك على عبادك و امنائك في بلادك. و صلّ على ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين. اوصيكم عبادالله بتقوى الله

چون تقریباً وقت سپری شده است، من ناچارم خطبه‌ی دوم را خیلی کوتاه عرض کنم. بعد از رحلت امام، ما اعلام کردیم که راه امام و خطّ امام را ادامه می‌دهیم. اولاً این حرکت، از روی تقلید نبود؛ حرکتی براساس تجربه و آگاهی بود. راه امام، راه نجات این کشور، هم در آغاز انقلاب، هم در دوران حیات آن بزرگوار بود و هم امروز هست؛ اما راه امام چیست؟ مقصود ما از راه امام کدام است؟

من چند مشخصه‌ی مهم را از مجموعه‌ای که ما آن را راه امام و خطّ امام به حساب می‌آوریم، عرض می‌کنم. چند مطلب از نظر امام، در درجه‌ی اوّل بود؛ اوّل، اسلام و دین بود. امام، هیچ ارزشی را بالاتر از ارزش اسلام به حساب نمی‌آورد. انقلاب و نهضت امام، برای حاکمیت اسلام بود. مردم هم که این نظام را قبول کردند، این انقلاب را به پا کردند و امام را پذیرفتند، برای انگیزه‌ی اسلامی بود. سرّ موفقیت امام این بود که صریح و بدون پرده‌پوشی، اسلام را روی دست گرفت و اعلام کرد من می‌خواهم برای اسلام کار کنم و همه چیز در سایه‌ی اسلام است. قبل از دوران انقلاب ما کسانی در کشور ما و در بعضی کشورهای دیگر بوده‌اند که حقیقتاً به اسلام اعتقاد داشتند، اما جرأت نمی‌کردند، یا نمی‌خواستند صریحاً اسلام را مطرح کنند؛ تحت نامهای دیگری وارد میدان می‌شدند و عموماً شکست خوردند. علت این که امام پیروز شد، چون هدف خود را که حاکمیت اسلام است، صریح بیان کرد. البته اسلام که امام



فرمود، در دو بخش قابل توجه است: یکی بخش اسلام در قالب نظام. امام، این جا خیلی سختگیر بود و به يك كلمه کم یا زیاد، راضی نمی شد؛ به يك مسامحه، چه در مسائل اقتصادی، چه غیره، راضی نمی شد. همه جا مَرّ اسلام. نظام اسلامی، مجلس شورای اسلامی، دولت اسلامی، قضاوت اسلامی و دستگاههای گوناگون باید بر طبق مصالح، خطّ اسلام و راه حاکمیت اسلام را دنبال کنند. امام، این را دنبال می کرد و تا آن جا که توانست، تلاش کرد. چهره ی دوم در مورد پایبندی به اسلام، عمل فردی اشخاص است. در این جا دیگر آن صلابت و قاطعیت و اعمال قدرت، وجود ندارد. این جا موعظه، نصیحت، زبان خوش و امر به معروف است. امام، به این عقیده داشت. پس اوّل چیزی که در خطّ امام، مهم است، تعقیب هدف اسلامی و حاکمیت اسلامی در صحنه ی ایمان و در صحنه ی عمل است. دومین مطلب، تکیه به مردم است - همان طور که عرض کردم - هیچ کس در نظام اسلامی نباید مردم، رأی مردم و خواست مردم را انکار کند. حالا بعضی، رأی مردم را پایه ی مشروعیت می دانند؛ لاقلاً پایه ی اعمال مشروعیت است. بدون آراء مردم، بدون حضور مردم و بدون تحقق خواست مردم، خیمه ی نظام اسلامی، سر پا نمی شود و نمی ماند. البته مردم، مسلمانند و این اراده و خواست مردم، در چارچوب قوانین و احکام اسلامی است. امام، مجمع تشخیص مصلحت را درست کرد؛ یعنی آراء مردم که مظهرش مجلس شورای اسلامی است، و حدود اسلامی که مظهرش شورای نگهبان است، اگر بین آنها اختلافی پیدا شد، مجمع تشخیص مصلحت تصمیم می گیرد. آن جایی که مصلحت کشور اقتضا کند، آن را بر این مقدم می دارد. مجمع تشخیص مصلحت را هم امام درست کرد. آنچه که در مورد آزادی گفته می شود، همه در شکم این حرکت عظیم و این سرخط مهمی است که امام برای این کشور به وجود آورد. حالا عده ای تازه از راه رسیده، می خواهند آزادی، آزادی فکر و آزادی رأی را به امام و دستگاه امام و نظام اسلامی، تازه یاد بدهند و تلقین کنند! این خطی بود که امام، حرکت نظام اسلامی را بر این خط قرار داد. بحمدالله مسؤولان کشور - چه امروز، چه در دوره ی قبل و دولت قبل - که همه شاگردان امام بودند و دست پروردگان امام هستند، این چیزها را از بن دندان دانستند و باور کردند؛ نمی خواهد دیگری بیاید و به اینها یاد بدهد. سوم از مشخصه های خطّ امام، عدالت اجتماعی و کمک به طبقات مستضعف و محروم است که امام آنها را صاحب انقلاب و صاحب کشور می دانست. امام، پابرهنگان را مهمترین عنصر در پیروزیهای این ملت می دانست؛ همین طور هم هست و همان طور که گفتیم، امام به گفتن هم اکتفا نکرد. امام از همان اوّل انقلاب، جهاد سازندگی، کمیته ی امداد، بنیاد مستضعفان، بنیاد پانزده خرداد و بنیاد مسکن را به وجود آورد و دستورات مؤکد به دولت‌های وقت داد. عدالت اجتماعی، جزو شعارهای اصلی است؛ نمی شود این را در درجه ی دوم قرار داد و به حاشیه راند. مگر می شود؟! حالا عده ای از آن طرف در می آیند که امام فرمود: انقلاب ما انقلاب نان نیست، برای نان نیست! بله؛ انقلاب اکتبر روسیه که در سال 1917 پیدا شد، به خاطر قطع شدن نان در شهرهای اصلی آن روز - مثلاً مسکو - بود. اگر مردم آن روز نان داشتند - همین نان معمولی - آن انقلاب پیش نمی آمد. انقلاب ما این گونه نبود، انقلاب ما براساس يك ایمان بود؛ اما معنایش این نیست که انقلاب نباید به زندگی مردم، به اقتصاد، به نان و به رفاه مردم بپردازد. این چه حرفی است؟! امام به این مسائل می پرداخت و دستور می داد و آنچه در درجه ی اوّل، مورد نظر امام بود، عبارت بود از طبقات محروم و مستضعف. البته امروز کنار گودنشینها، آنهایی که همیشه بلدند گوشه ای بنشینند و دستور و نسخه صادر کنند - بدون این که بدانند واقعیتها چگونه است، یا هیچ مسؤولیتی احساس کنند - می گویند عدالت اجتماعی تحقق پیدا نکرده است! البته عدالت اجتماعی کامل، بلاشک تحقق پیدا نکرده است - خیلی باید مجاهدت کنیم - اما نظام اسلامی آمد و آن برنامه و نقشه ی غلطی را که در این مملکت بود - که هیچ حقی برای روستا و روستانشین و شهرهای دور دست و طبقات محروم قائل نبودند - تغییر داد و بیشترین اهتمام را روی این چیزها گذاشت. امروز بیشترین اهتمام دولت خدمتگزار ما برای نقاط محروم است. در طول دوران انقلاب، همیشه دولت‌ها این طور بودند؛ بیشترین اهتمامشان برای مردم محروم و نقاط محروم بود و کارهای فراوان و خدمات عظیمی هم انجام گرفته



است. اینها به برکت همین عنصر عدالت اجتماعی در خط امام است. يك عنصر دیگر، دشمن شناسی و فریب نخوردن از دشمن است. اوّلین کار دشمن این است که تبلیغ می کند هیچ دشمنی وجود ندارد! چطور نظام اسلامی دشمن ندارد؟! جهانخواران را از این سفره‌ی به یغما رفته‌ی سالهای متمادی، محروم کرده است؛ معلوم است که دشمنند، می بینیم که دشمنی می کنند - در تبلیغات، در محاصره‌ی اقتصادی - هرکاری که می توانند در تقویت دشمن علیه نظام، می کنند؛ صریح هم می گویند! در این مملکت، آنچه که برای امریکا، برای استکبار و برای جهانخواران قابل قبول نیست، استقلال این مملکت و استقلال و بیداری این مردم است؛ آن دست ردّی است که این مردم به سینه‌ی دشمنان این کشور و جهانخواران زده اند؛ این را نمی خواهند. با اسلام هم که دشمنند، به این علت است که اسلام این بیداری را به مردم داده است؛ با این دشمنند. امام، دشمن را می شناخت؛ روشهای سیاسی و روشهای تبلیغاتی آنها را می فهمید، می شناخت و در مقابل آنها محکم می ایستاد.

محور دیگر، علاقه و حساس بودن به سرنوشت مسلمانان عالم است. مسلمانان عالم، عقل استراتژیک نظام اسلامی به حساب می آیند. الان ملتها در آسیا، در افریقا و در همین منطقه‌ی خود ما طرفدار نظام اسلامی هستند. این اظهار ارادتی که به امام و به انقلاب می کنند، سابقه ندارد؛ نه امروز نسبت به هیچ کشوری در دنیا وجود دارد و معمول است و نه در گذشته چنین چیزی بوده است. این به خاطر اسلام است. امام روی سرنوشت برادران مسلمان، حساس بود. و بالاخره تعالی علمی و سازندگی کشور. اینها سرفصلهای عمده‌ی خط امام است؛ اسلام، مردم، پیشرفت کشور، دشمنی با دشمنان و حساسیت نسبت به امت اسلامی در آن هست. اینها خط امام است؛ ما به اینها پایبند بودیم و هستیم و به فضل پروردگار خواهیم بود. در این سالهای بعد از رحلت امام، چه دولتهایی که سر کار بودند - چه دولت قبلی، چه دولت امروز ما - چه دستگاه قضایی، چه مجلس شورای اسلامی و دستگاه قانونگذاری، بحمدالله کارهای بزرگی کردند و خدمات بزرگی انجام دادند. جزئیات کارهای اینها آن قدر زیاد و صفحه‌ی عملیاتی که مسؤولان این کشور در قوای مختلف - بخصوص در قوه‌ی مجریه که بارهای سنگین بر دوش آنهاست - کردند به قدری درخشان و زیاد است که هر منصفی اینها را نگاه کند، تحسین خواهد کرد. من اگر بخواهم الان هم آنچه در ذهنم هست بگویم، يك صفحه‌ی طولانی است. اینها را باید خود آقایان بیابند به مردم بگویند و توضیح دهند، تا ببینند که چه زحماتی کشیده اند! این به برکت پیروی از همین راه امام است. خدای متعال هم به این کشور تفضل کرده است. این بنایی که امام ساخت، بحمدالله مستحکم مانده است و پایه‌های محکم و ریشه‌ی عمیقی دارد. آثاری را هم که خدای متعال و دست قدرت الهی برای این مردم آورد، خیلی عظیم است.

به لطف الهی، پنجاه هزار اسیر ما بی دغدغه برگشته اند. بلوک شوروی که يك مزاحم و معارض بود، در طول این سالها متلاشی شد. به لطف الهی ملت ما در میدانهای مختلف، به موفقیت‌های بزرگی دست پیدا کرد. انتخاباتهای گوناگون و حضورهای برجسته - همین حضور سی میلیونی مردم در انتخابات ریاست جمهوری در دو سال قبل از این - الطاف الهی و نشانه‌های رحمت خداست. ما افتخار می کنیم که ملتی جوان و زنده و با نشاط داریم. افتخار می کنیم که مسؤولان مؤمن، بی طمع، بی غرض و مردمی، قوای این کشور را اداره می کنند. افتخار می کنیم که علی رغم دشمنی استکبار و علی رغم این همه توطئه، ملت و مسؤولان ما بحمدالله توانسته اند راه طولانی و دشوار انقلاب را پیش ببرند و مملکت را بسازند. روزبه روز این سازندگی، بیشتر خواهد شد؛ روزبه روز ان شاءالله به سمت عدالت اجتماعی، بیشتر خواهیم رفت؛ روزبه روز پایه‌های اسلام و تعبد به اسلام در این کشور، محکمتر خواهد شد. آن کسانی که گوش خوابانده اند که شاید مردم از اسلام و جمهوری اسلامی برگردند، بدانند که سرنوشت آنها سرنوشت همان کسانی است که اول انقلاب خیال می کردند انقلاب تا سه ماه دیگر، تا شش ماه دیگر، تا يك سال دیگر از بین خواهد رفت! یا خیال می کردند که اول جنگ می توانند در ظرف يك هفته، ایران را فتح کنند! همان طور که آنها تودهنی خوردند، همان طور



که از ملت ایران سیلی خوردند، همان‌طور که ناکام شدند، همان‌طور که غلط بودن تهدیدهایشان برایشان واضح شد، آن کسانی هم که امروز خیال می‌کنند و به انتظار آن نشستند که این مردم از دینشان، از قرآنشان، از اسلامشان، از روحانیتشان و از امامشان روی برگردانند، تودهنی خواهند خورد؛ آنها هم سیلی خواهند خورد! آینده، مال این ملت است. آینده، مال این کشور و مال اسلام است. روزه‌روز به فضل پروردگار، خورشید درخشان اسلام، درخشانتر خواهد شد و مردم زیادتری را گرما خواهد داد و نورانی خواهد کرد.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، مقامات امام را در ملکوت اعلی، بیشتر از پیش کن. پروردگارا! او را از سوی یکایک ما جزای خیر عنایت کن. خواستها و آرمانها و هدفهای او را محقق فرما. ملت ایران را پیروز و دشمنانش را منکوب کن. اسلام و مسلمین را در همه جای عالم، موقق و پیروز گردان. گرفتاریهای این ملت را برطرف کن. شرّ دشمنان را به خودشان برگردان. دل‌های این ملت را روزه‌روز به هم مهربانتر کن.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و العصر، انّ الانسان لفي خسر، الا الذين امنوا و عملوا الصّالحات و تواصلوا بالحقّ و تواصلوا بالصّبر. (46)

والسّلام عليكم و رحمة الله و بركاته

(44) اخلاص: 4 - 1

(45) شعراء: 227

(46) عصر: 3 - 1